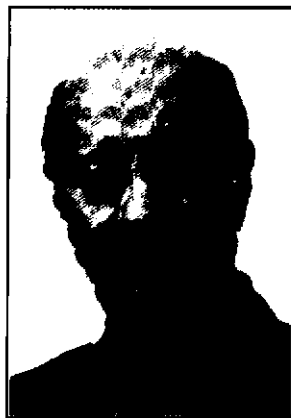


یادمانده‌ها از حزب مردم و حزب ایران نوین



ناصر امینی
دیپلمات پیشین

دادگستری پیشرفت او را کند می‌کند و چون حقوق قضاوت مثل دیگر کارمندان کفاف معاش مورد نظر را نمی‌دهد، موسوی از دادگستری قبل از موقع کناره می‌کشد و به وکالت دادگستری می‌پردازد. در این شغل است که شهرت و مکنت پیدا می‌کند و راه را برای خدمت به شیوه‌ی دیگر به خصوص رفتن به مجلس پیش پای خود باز می‌کند.

نویسنده چند دوره‌ی تاریخی ایران را شاهد بوده است به شرح زیر:

- اشغال آذربایجان به وسیله‌ی قشون شوروی و اشغال ایران به طور کلی.

- حکومت یک‌ساله‌ی فرقه دموکرات در آذربایجان

- مبارزات ضد استعماری ایران در دوره‌ی مصدق

«این حوادث ذهن فعال نویسنده کتاب را وا نمی‌دارد به این که بر آن‌ها متمرکز شود، تمام کوشش او این است که خط سیر سالم انتخاباتی خویش را برنماید.»

مهم‌ترین صفت نویسنده علاقه‌ی شدید او به دوستانش است که از ذکر خبر آن‌ها هیچ فروگذار نکرده است و این دوستان بیش‌تر عضو حزب خود او یعنی (حزب مردم) بوده‌اند که در آن بعدها به مقام قائم‌مقامی حزب هم می‌رسد.

«در این دوران، موسوی حزب ایران نوین را «سیاه» می‌بیند، مردمی‌ها از اصول انقلاب سفید همان اندازه دفاع می‌کردند که ایران نوینی‌ها. «پس حزب مردم چیزی در آن زمان جز تکرار حرف‌های ایران نوینی‌ها در مجلس و مطبوعات نداشت.»

دادگستری می‌شود به نام آقای مامقانی این وزیر از او کلی استفاده می‌کند و او را به دادیاری دیوان کیفر منصوب می‌نماید که مقام کمی هم نیست. «این واقعه نشان می‌دهد که نویسنده‌ی کتاب به درد اول پیاله بد مستی دچار می‌شود، ولی این شجاعت را دارد که لااقل در سال‌های آخر عمر آن را شرح دهد.» ولی این واقعه تجربه‌ی می‌دهد به این که راه برای او باز است، در کتاب می‌خوانیم که راه برای استعداد ایشان باز بوده است.

موسوی همراه خاطرات خود گاه چیزهایی از ساعد، رضاشاه و رجال بنیانگذار آن دوره نقل می‌کند که موجب عبرت امروز است. «ساعد با میلیسپو مخالفت کرد و گفت میلیسپو صلاحیت اداره‌ی اقتصاد کشور تاریخی ایران را ندارد.» و او در کتاب می‌نویسد: «رضاشاه در یک مورد پرونده‌ی بی‌را انتقاد می‌کند و به ضرر ملکه‌ی وقت ایران نظر می‌دهد و وزیر دادگستری وقت را ملامت می‌کند و می‌گوید: بروید دادگستری خوبی بسازید، درست مثل موقعی که کسروی عازم خوزستان است و وزیر دادگستری او را نزد رضاشاه می‌فرستد و رضاشاه به او توصیه‌هایی می‌کند.» این حرف‌ها در مورد دادگستری در تاریخ ایران بی‌نظیر است. (ص ۱۱۵)

«مورد دیگر محاکمه‌ی ۳۱ نفر است که بعد از صدور حکم، رضاشاه می‌گوید: این‌ها جوانند، مجازات سنگین است، باید این جوان‌ها بروند به مملکت خدمت کنند.»
نویسنده سر پرشوری دارد، خدمت در

□ برای درک حوادث ایران صمیمیت و صراحت کافی نیست، باید به تجربه و تحلیل‌های چند سویه دست بزنیم. یادمانده‌ها کتابی‌ست از دکتر محمدحسین موسوی، سناتور انتخابی تبریز، او وکیل دادگستری‌ست که می‌داند لایحه‌ی دفاعی را چه‌گونه تهیه کند، ولی دفاع او در این کتاب فقط جنبه‌ی شخصی ندارد، او نظام را دفاع می‌کند با همه‌ی خوب و بدش و ضبط می‌کند که وطن در حال پیشرفت است و افشا می‌کند کج‌اندیشان را.

صفحات بسیاری از این کتاب سیصد و ده صفحه‌ی بی به شرح انتخابات مجلسین می‌گذرد و چه‌گونگی نامزد شدن، چه‌گونگی رقابت‌ها و تمام آن دوز و کلک‌هایی که سوار می‌کرده‌اند تا توجیه کنند وضع موجود را، اما ضمناً نشان می‌دهد که افرادی قانونگرا از جمله خود ایشان یک تنه به امید اجرای قانون با خطاکاران در انتخابات به رقابت می‌پردازند و چون مملکت به هر حال قانونی بوده است، او امید دارد که به نیروی اعتقاد به قانون، آن‌ها را عقب نشاند و در مواقعی موفق هم شده است. در همین خصوص موسوی یک‌جا به خطای خود اعتراف می‌کند، او در دوره‌ی انتخابات مجلس چهاردهم است که برادر بزرگش نامزد وکالت مجلس است و او در مقام داستانی مراغه به انتخاب شدن برادر کمک می‌کند. (صص ۷۰-۷۱)

داستان جوان که ۲۰ سال بیش‌تر نداشته و به‌هنگام عزیمت به مراغه، مرحوم علی‌اصغر حکمت تردید در اعزام او داشته است، به سبب جوانی، با کسی درمی‌افتد که بعدها وزیر

که بی نظیر است.»

هیچ کس در دانش عمیق دکتر علی نقی کنی شک نکرده است. وقتی کنی می‌رود به جنوب تهران و فریاد می‌زند که همه چیز خراب است و دولت‌ها «آچار فرانسه» هستند، طبیعی‌ست که به نیمه شب او را از خواب بیدار می‌کنند که دیگر دبیر کل حزب نیستید، آن هم به وسیله‌ی کسی معزول می‌شود که او را منصوب کرد.

آقای موسوی خوب می‌داند که حزب، کنی و عامری را معزول نکرد آیا بازتر از این می‌شود با این نویسنده‌ی دردمند سخن گفت؟ وقتی دکتر کنی می‌گفت: وزرا آچار فرانسه هستند، مرادش ترمیم کابینه‌های هویدا بود. موسوی خوب می‌داند که وزارت ربطی به تخصص ندارد. در قانون اساسی ما برای وکالت شرطی بود که خواندن و نوشتن بود، برای وزارت همین یک شرط هم نبود و نباید باشد، چون دردنیای چنین است.

وزارت مربوط به سیاست است، نفر سیاسی می‌تواند هر کس باشد. «بدگویی به حزب ایران نوین که مجری شش ماده‌ی انقلاب سفید بوده، دلیل حقانیت حزب مردم نمی‌شد.

دبیر کل حزب مردم آقای علم بعد از نخست‌وزیری به وزارت دربار رسید و هیچ وقت نشد که این مرد نظر خوشی نسبت به حزب ایران نوین داشته باشد. بنابراین «سیاه‌بینی‌های» آقای موسوی در این کتاب محلی ندارد. تکرار می‌کنم حزب مردم طرح و پروژه نداشت، مثلاً اگر اصلاحات ارضی بد اجرا می‌شد، حزب مردم طرح تازه‌یی بر آن نمی‌دارد زیرا وزیر اصلاحات ارضی (آقای ولیان) از مریدان علم بود.

از مرد مطلعی شنیدم که در آن دوره بسیاری حزب مردم را ترک کرده و به حزب ایران نوین می‌پیوستند. «در همان روزها که بر سهمیه‌ی انتخاباتی بین دو حزب مردم و حزب ایران نوین چانه‌زنی وجود داشت، وکیل شیراز آقای رضوی شعر گفت و دست به دست در مجلس گشت از این قرار: حزب ایران نوین پاینده باد - یک کمی هم حزب مردم زنده باد.

همین شاعر بعدها به حزب ایران نوین پیوست و گفت: حالا که هر دو حزب یک چیز را دفاع می‌کنند، چرا من در اکثریت نباشم. موسوی مردی ست صمیم‌تر، فعال، وطن‌دوست و معتقد به شاه. او در تنور آتشین احساسات میهن پرستانه‌ی آذربایجانی‌ها بزرگ شده است، او بیمی ندارد که از رقبای تنگ‌نظر حسود و احتمالاً فاسد در امر انتخابات استفاده کند، ولی موسوی را وقتی می‌شود که درباره‌ی پیوستگی آذربایجانیان به ایران مام میهن صحبت می‌کند و یا وقتی که از ناخردانی که قصد جداسری دارند.

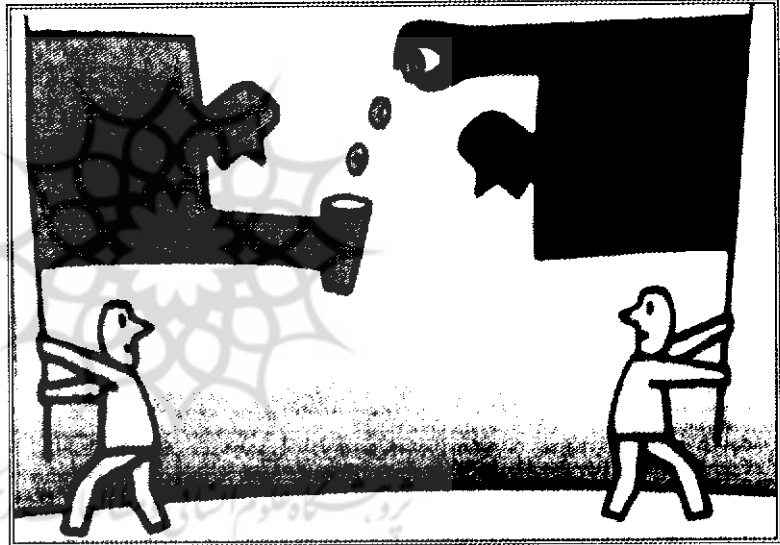
با وجود این که کتاب او و خاطراتش تحقیقی نیست، ولی خوانندگان را به شواهد بسیاری می‌سپارد که در آن غیرت آذربایجانیان را علیه تجزیه‌طلبان نشان می‌دهد. او عاملان فرقه‌ی دموکرات را (که بعدها به مقاماتی رسیدند ولی عوامل نفوذی رژیم تهران بودند) با نام و نشان و خصوصیات اخلاقی و نوع فعالیت‌شان نام می‌برد، به هر حال خواننده

بخت بلند آقای موسوی در این است که پیوسته در برابرش افراد سودجو وجود داشته‌اند و در نتیجه حق با اوست. خیلی عجیب‌تر است به واقعه‌ی مهمی مثل آزادی «زنان» در این کتاب عنایت کافی نشده است و عجیب‌تر نسبت به پنج ماده‌ی دیگر انقلاب سفید.

در حقیقت موسوی در راهی که می‌رود از بس تنه می‌خورد و تنه می‌زند، تجزیه و تحلیل از تغییرات زیربنایی مملکت نمی‌کند.

در سراسر کتاب خواننده حس می‌کند که غم‌های موسوی هرگز جبران نمی‌شود و تا انتهای کتاب او آزرده خاطر است. خطاها در صفحات کتاب برملا و در مورد هویدا بسیار افشاگری شده است. نمایندگان مردم و ایران نوین جو خاصی در ایران به وجود آوردند، هر دو می‌گفتند: «زنده‌باد انقلاب سفید»؛ هر دو می‌گفتند: «زنده‌باد شش ماده»؛ هر دو می‌گفتند: «زنده‌باد رهبر خردمند.»

اگر کسی انصاف داشته باشد و خود را جای شاه بگذارد، قبول می‌کند که شاه بگوید: «حالا که هر دو حزب بر سر یک چیز (انقلاب سفید) توافق دارند، پس یکی شوند.» (جرم تک‌حزبی بدین گونه در ذهن شاه نطفه گرفت.)



در مورد تک‌حزبی، موسوی می‌نویسد: «این فکر هویدا بوده است»، به نظر من این سخن درست است.

شاه در پاسخ به تاریخ و در مصاحبه‌یی با Albim Michel ناشر کتابش و در مصاحبه‌ی تلویزیونی با همین شخص گفت: «حزب واحد اشتباه بود و مسوولیت خود را به عهده گرفت.»

من با بسیاری از دست‌اندرکاران در تماس بوده و هستم حتا اطلاع دارم در جلسه‌ی سعدآباد، (آذرماه سال انقلاب) شاه باز هم مسوولیت حزب را به عهده گرفت.

آقای دکتر موسوی معتقد است: «که استادی هویدا در تلقین کردن خواسته‌های خود به دیگران و مخصوصاً «شاه» آن چنان بود که می‌توان گفت برای خود شاه این ابهام ایجاد شده بود که آیا این خود او بود که این فکر تک‌حزبی را درک کرده یا به او تلقین شده است.

موسوی در کتاب، چنان تحسینی از علی نقی کنی و عامری می‌کند

مرزهای امن

مجید مهران

□ به خاطر دارم در ملاقات خصوصی که با احمد میرفندرسکی هنگامی که قائم مقام وزیر امور خارجه بود داشتم، خاطره‌ی از دورانی که شش سال سفیر ایران در مسکو بود نقل کرد که برای خوانندگان گرامی مجموعه مقالات حافظ و پژوهش گران تاریخ معاصر ایران، شاید مفید باشد. مطالبی را که او گفت تا آنجا که حافظه‌ام یاری کند به قرار زیر به استحضار می‌رساند:

میرفندرسکی گفت روزی از تشریفات وزارت خارجه شوروی اطلاع دادند که آقای پادگورنی صدر هیات رئیسه اتحاد جماهیر شوروی تمایل دارند با سفیر ایران در مسکو در فلان تاریخ، ملاقات خصوصی به عمل آورند. در تاریخ و ساعت مقرر در کاخ کرملین به ملاقات پادگورنی رفتم.

او قیل از این که وارد اصل مطلب شود، خطاب به من گفت زبان روسی که شما صحبت می‌کنید، آکادمیک است. ولی بدبختانه من همان زبان روستایی محل تولدم را با همان لهجه به زبان می‌آورم و باید از این جهت به شما تبریک بگویم، زیرا مانند یک روس تحصیل کرده به زبان مادری ما به این خوبی صحبت می‌کنید. به این ترتیب خودبه‌خود خیلی از سوء تفاهات برطرف می‌شود و نیازی به مترجم نخواهد بود.

پادگورنی بعد از این مقدمه گفت: به طوری که اطلاع دارید، دولت شوروی با همسایه خود کشور فنلاند، اخیراً پیمانی منعقد کرده است که نام آن را مرزهای امن گذارده‌ایم. یعنی دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت فنلاند، با این پیمان دیگر از لحاظ امنیت مرزهای تضمین شده‌ی دارند و از این پس برای طرفین هیچ جای نگرانی نیست.

بنابراین با گسترش روابط ایران و شوروی در تمام زمینه‌ها آیا موقع آن نرسیده است که بین دولتین ما چنین پیمانی بسته شود؟ تا در عالم همسایگی مرزهای امنی داشته باشیم و نگرانی از دو طرف مرتفع شود.

میرفندرسکی به سخنان خود افزود، طبعاً از پیشنهاد پادگورنی استقبال کردم و اظهار داشتم، در اولین فرصت مراتب را به شرف عرض شاهنشاه می‌رسانم. اما در محظور عجیبی قرار گرفتم و آن عبارت از این بود که چگونه در این گزارش کشور کوچک فنلاند را با دولت ایران در یک کفه بگذارم؟ و با غرور کاذبی که شاه پیدا کرده بود، می‌تسیدم ابراد بگیرد با این قدرت نظامی که دولت شاهنشاهی پیدا کرده است و کم‌کم پنجمین نیروی عظیم جهان خواهد شد، می‌خواهی پای خود را جای پای کشور حقیر فنلاند بگذارم؟

خلاصه میرفندرسکی از راه‌هایی که با سابقه‌ی طولانی دیپلماسی آموخته بود، جریان ملاقات با پادگورنی را نحوی به عرض می‌رساند که خاطر خطیر ملوکانه مکنز نشود و ضمناً انتقادی نکند.

و علاوه کرد روزی که پادگورنی و شاه در مرز ارس لوله‌ی گاز را که از ایران به شوروی رفت، افتتاح کردند، شاه در بیانات خود به مرزهای امن بین دولتین اشاره کرد. فهمیدم گزارش من کار خود را کرده است و شاه پذیرفته که دو کشور همجوار باید احساس امنیت کنند و شاید این جنگ و خونریزی اخیر که بین روسیه و گرجستان در گرفت، ریشه‌ی آن از همین جا بود که طرفین مرز امن ندارند. البته آمریکا هم نقش

بازی کرده تا دولت گرجستان را به طرف خود بکشاند و در نتیجه بیش از یکصد هزار نفر گرجی بی‌جا و مکان شدند و آواره گشتند، و عده کثیری جان خود را از دست دادند و البته در عالم سیاست باکی نیست... ؟

نمی‌تواند حس میهنی این سناتور انتخابی را تقدیس نکند.

در شرایط کنونی که در ایران و در بعضی نقاط بیرون از ایران جمهوری آذربایجان به میل فرزند علی‌اف رییس جمهور قبلی این‌جا و آن‌جا پول‌هایی به جهت برافروختن آتش «جداسازی» در آذربایجان پخش می‌کند، وقت آن است که شیران جوانی که در عرصه هستند به خروش آیند و دم این فرومایگان را ببندند.

حسن موسوی در این است که همیشه از وجود احزاب دفاع کند و معتقد به چند حزبی‌ست. «مساله‌ی مهمی که در خاطرات آقای موسوی آمده موضوع تماس‌های ایشان با آیت‌الله شریعتمداری» است. بسیاری از رجال گذشته که فعلاً در تبعید هستند این ادعا را دارند. ولی هیچ‌کدام از این آقایان به ما نمی‌گویند چرا ماموریت‌شان به ثمر نمی‌رسد. این است که «موسوی با شجاعت، جمشید آموزگار نخست‌وزیر وقت را مسوول می‌داند. او می‌گوید: تمام پیام‌های آیت‌الله شریعتمداری را به آموزگار رساندم و هر بار به من گفت که این‌ها مهم نیست، مساله مساله‌ی دیگر است و البته موسوی شک دارد که این گزارش‌ها به شاه رسیده باشد.

ساکت‌ترین مرد سیاسی ایران بعد از انقلاب جمشید آموزگار است. او یک بار به صدا درآمد، آن هم برای حمله به علم، ولی باهری با استدلالی که در مقاله‌ی خود کرد، او را به همان سکوت برگرداند.

موسوی با کتاب خویش، سنگی در گرداب گذشته انداخته و امواجی از نقد و ذم از آن بر خواهد خاست و این به نفع ماست که رویارویی کنیم تا به حقیقت برسیم.

کتابی با انشایی ساده و روان نوشته شده، خواندنی‌ست. در بسیاری از موارد سند است و شاهده‌ی ست بر تلاش نسل جوان، نسل موسوی که می‌خواستند بسازند و تا حدودی ساختند، بعد از انقلاب ۱۳۵۷، ساخته‌هایشان خراب شد و این امید را می‌پروراند که دوباره می‌سازمت وطن.

کتاب یادمانده از بر باد رفته‌ها از طرف موسسه‌ی انتشاراتی مهرگان در کلن آلمان منتشر شده است. ■

* جملات داخل «» برگرفته از متن کتاب است.